

جامعه‌شناسی سیاسی روحانیت (روند قدرت‌یابی روحانیت شیعه از انزوا تا کسب قدرت)

* سید مرتضی هزاوه‌ای
** صادق میروسی نیک

چکیده

فهم تاریخ سیاسی ایران و تحولات آن بدون در نظر گرفتن روحانیان شیعه به عنوان قدرتمندترین نیروی جامعه مدنی ایران امری ناممکن است. این مقاله به دنبال بررسی علل سیاسی شدن روحانیت شیعه در تاریخ ایران از منظر جامعه‌شناسی سیاسی است؛ لذا ابتدا با نگاهی گذرا، جامعه‌شناسی سیاسی مذهب را توضیح داده و سپس با بررسی موضوع رابطه دولت و روحانیان به عملکرد سیاسی روحانیان شیعه در فاصله زمانی تشکیل دولت صفویه تا انقلاب اسلامی می‌پردازد. آنچه در اینجا مدنظر می‌باشد نه ذکر تحولات، بلکه دلیل تحول رفتار سیاسی روحانیان از انزوا تا قدرت‌یابی و با توجه به بستر اجتماعی آن می‌باشد.

واژگان کلیدی

جامعه‌شناسی سیاسی، روحانیت، شکاف سیاسی، نیروهای اجتماعی، قدرت‌یابی سیاسی.

sm.hazavei@yahoo.com
s.mirvisinik@yahoo.com
تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۱۶

*. استادیار دانشگاه بوعلی سینا.
**. کارشناس ارشد دانشگاه تربیت مدرس.
تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۱۵

مقدمه

برخلاف بسیاری از جوامع مدرن که در حال تجربه عرفی شدن دین در حوزه سیاست می‌باشند جامعه ایران هیچ‌گاه در این میدان گام نگذاشت و حتی در انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ پیوند این دو متغیر عمیق‌تر نیز شد. در ریشه‌یابی این مسئله باید از یک سو به مذهب شیعه و ویژگی روحانیان آن توجه کرد و از سوی دیگر تحولات دولت و حکومت را مدنظر قرار داد. در این مقاله به دنبال بررسی علل سیاسی شدن روحانیت شیعه در تاریخ ایران از منظر جامعه‌شناسی سیاسی هستیم. ابتدا با نگاهی گذرا جامعه‌شناسی سیاسی مذهب را توضیح می‌دهیم و سپس با بررسی موضوع رابطه دولت و روحانیان به عملکرد سیاسی روحانیان شیعه در فاصله زمانی تشکیل دولت صفویه تا انقلاب اسلامی می‌پردازیم. آنچه در اینجا مدنظر می‌باشد نه ذکر تحولات بلکه دلیل تحول رفتارسیاسی روحانیان از انزوا تا قدرت‌یابی و با توجه به بستر اجتماعی آن می‌باشد.

فرض اصلی این تحقیق چنین است که پس از آنکه نقش روحانیان شیعه در حکومت صفویه تثبیت شد شکاف دولت و روحانیت به عنوان نیرومندترین نیروی اجتماعی جامعه مدنی، در دوران‌های بعدی، سیاسی شدن آن را به همراه داشته است. این نیرومندی نیز از یک سو ناشی از منابع قدرت روحانیت شیعه و از سوی دیگر ضعف سایر نیروهای اجتماعی در عرصه جامعه مدنی و در سازماندهی تحولات تاریخی است. این عوامل با توجه به باز یا بسته بودن فضایی اجتماعی و یا اقتدار و سستی دولت‌ها امکان عمل بالقوه روحانیان را فعلیت می‌بخشید.

جامعه‌شناسی سیاسی مذهب شیعه

اصولاً در جامعه‌شناسی سیاسی مذهب به دنبال بررسی و تأثیر عوامل سیاسی و اجتماعی بر رفتار مذهبی و هم‌چنین بررسی تأثیر مذهب بر رفتار سیاسی و اجتماعی هستیم. مسلماً میزان داعیه مذاهب نسبت به سیاست یکسان نیست و مذاهب به یک اندازه سیاسی نیستند. می‌توان گفت که میزان داعیه مذهب نسبت به سیاست به چند عامل بستگی دارد:

۱. میزان داعیه سیاسی و اجتماعی مذهب.
۲. میزان نقش‌آفرینی روحانیان دینی و مذهبی در طول تاریخ.

۳. میزان انعطاف‌پذیری مذهب به شرایط متحول زمان.

۴. میران انسجام و هماهنگی درونی نهاد مذهب. (بشیریه، ۱۳۸۷: ۲۲۲)

مذهب شیعه به نحوی تمامی عناصر فوق را در خود جای داده است. در مورد داعیه سیاسی شیعه باید گفته شود که شیعه از همان ابتدا با داعیه سیاسی شکل گرفت و مبانی اندیشه و نگرش‌های آن نسبت به تحولات اجتماعی همواره صبغه سیاسی داشته است. دلیل این امر را باید در مدعای آن در مورد حکومت پس از پیامبر ﷺ در صدر اسلام و توجه آن به آرمان «بهترین حکومت» دانست که در مقابل «حکومت کارآمد» اهل تسنن قرار می‌گیرد. (قادری، ۱۳۸۶: ۴۲) وجود مفاهیمی چون نصب، نص و عصمت و امامت، شهادت، انتظار، عدالت و ... در اندیشه شیعه باعث شده است که در برابر هرگونه حکومتی منفعل نباشد. با توجه به ویژگی دوم باید اشاره کرد که علی‌رغم انزوای سیاسی روحانیان پس از غیبت حضرت ولی عصر ﷺ با تشکیل حکومت صفوی آنها وارد کانون قدرت شدند و پس از آن همواره در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران فعال و یکی از متغیرهای اثرگذار سیاست بوده‌اند. پس از پیروزی اصولیون بر اخباریون و ضرورت برجسته شده «عقل» و «اجتهاد» همواره این دو عنصر به عنوان بازوی توانای شیعه به انطباق اندیشه‌های شیعی با عنصر زمان و مکان پرداختند و پویایی نظام شیعی را به همراه آوردند به نحوی که هم قابل تطابق با اندیشه‌های مشروطیت شد و هم اندیشه شیعه را در جمهوری اسلامی تجدید کرد. سرانجام نیز وجود نهاد مرجعیت و سلسله مراتب روحانیت نوعی انسجام و سازماندهی نهاد روحانیت را در تشیع به وجود آورد که با توجه به جایگاه مردمی آن بدنه بسیج اجتماعی جنبش‌های بعدی را فراهم نمود. مجموعه ویژگی‌های یاد شده روحانیت شیعه را همواره به یک نهاد همیشه در صحنه تبدیل نموده است که هرگاه سایر شرایط فراهم می‌شد این حضور جنبه عملی پیدا می‌کرد. در این تحقیق نشان خواهیم داد که از جمله این شرایط شکاف حکومت‌ها با روحانیان و مذهب است که گام به گام آنها را به جدایی از قدرت حاکم و تحکیم قدرت خویش در برابر آن سوق داده است. به نحوی که با تشکیل حکومت صفوی روحانیان به پایه قدرت تبدیل شده و در اواسط حکومت قاجار با توجه به شکاف ایجاد شده در تقابل با آن قرار گرفتند و پس از طی کردن مشروطه و سپس نهضت ملی کردن نفت در پانزده خرداد ۱۳۴۲ خیز اصلی را برای کسب قدرت برداشتند.

تشکیل حکومت صفویه و جایگاه روحانیان (تعامل به جای شکاف سیاسی)

با اینکه روحانیان شیعه پس از دوران غیبت هرگونه حکومت غیر معصوم را نامشروع قلمداد می‌کردند ولی با شکل‌گیری حکومت صفویه به عنوان نظام سیاسی که به ترویج و رسمی کردن مذهب شیعه پرداخته بود تعامل روحانیان با دستگاه حکومت تغییر کرد. هرچند که تشکیل حکومت صفویه خللی در غصبی بودن حکومت در اندیشه شیعه ایجاد نکرد ولی واقعیت‌های جدیدی پدیدار شد که سبب گردید روحانیان در توازن با قدرت سیاسی قرار بگیرند در این دوران که مرحله اول تحول نهاد^۱ روحانیت در ایران است، سیاسی شدن روحانیت نه در تقابل با حکومت بلکه بنابه دلایل سیاسی و مذهبی در تکامل با آن شکل گرفت. تعاملی که جان فوران به علت ارتباط روحانیان با حکومت از آنها تعبیر به «روحانیان رسمی» می‌کند که در برابر «روحانیان مردمی» در دوران‌های بعدی قرار می‌گیرد. (فوران، ۱۳۸۸: ۸۱)

در واقع می‌توان در این دروه شاهد «توازن قدرت» بین روحانیت و شاهان صفوی باشیم. شرح چگونگی شکل‌گیری دولت صفویه و ویژگی‌های آن از حوصله این بحث خارج است ولی در مورد ارتباط آن با رسمی کردن مذهب شیعه باید گفت که این رسمی شدن نوعی وحدت و همگرایی مستحکم را برای سردمداران صفویه در برابر دشمنان خارجی ایجاد کرد. تجاوزات امپراتوری عثمانی در غرب و تهاجمات ازبک‌ها در شرق سد بزرگی در راه وحدت سیاسی ایران بود.

رسمی شدن مذهب شیعه و روحانیان متولی آن به عنوان یک نیروی جدید، نوعی وحدت سیاسی را برای صفویان به وجود آورد و در عین حال سدی بر نفوذ ترک‌ها و ازبک‌های سنی مذهب شد. در حوزه داخلی نیز با توجه به ادعای حاکمان صفوی مبنی بر اینکه از نسب پیامبر هستند حمایت روحانیان از آنها نوعی مشروعیت سیاسی را نیز برای آنها به همراه می‌آورد. لذا حکام صفوی از یک سو به رسمی کردن مذهب شیعه پرداختند و از سوی دیگر در راستای اقتدار روحانیان و سپردن امور شرعی به آنها برآمدند. علاوه بر این مباحث و با توجه به فهم شاهان صفوی از نقش کلیدی روحانیان به نحوی آنها را به اداره امور کشور

۱. منظور از نهاد در اینجا همان نهادینه شدن روحانیت به عنوان الگویی استقرار یافته رفتاری در حوزه جامعه است که برای اولین بار در صفویه شکل گرفت.

ترغیب کردند که این امر از طریق نهادینه کردن دستگاه روحانیت در قالب عناوینی چون صدر^۱ و شیخ الاسلام^۲ صورت گرفت. در مقابل در تعامل با روحانیان در امور شرعی، خود شاهان بر امور اجرایی و عرفی مانند امنیت و مسائل حکومت‌داری می‌پرداختند. در اینجا بر اساس نوعی ثنویت عملی و تفکیک خارجی شریعات از عرفیات از یک‌سو فقیهان شوکت سلاطین را در خدمت مذهب درآوردند و از سوی دیگر سلاطین نیز با پذیرفتن اقتدار فقها در شریعات از حمایت آنها بهره‌مند شدند. (کدیور، ۱۳۷۹: ۶۰)

اما آنچه که موضوع بحث است برخورد روحانیت با تشکیل تنها حکومت شیعی مذهب بود. با وجود اینکه علمای شیعه هرگونه حکومت غیر معصوم را جائزانه می‌دانستند ولی در دوره مدنظر در حوزه عمل سیاسی چیزی متفاوت‌تر از مسائل نظری عالمان شیعه شکل گرفت. اکنون سؤال از همکاری و عدم همکاری با حاکمی بود که برای اولین بار به ترویج شیعه و نهادینه کردن آن پرداخته بود. در این مسیر گروهی از علما ضمن جائزانه دانستن هرگونه حکومت از عدم همکاری و پذیرش مسئولیت صحبت به میان می‌آوردند و گروهی دیگر با تفکیک میان سلطان عادل و سلطان جائز اذن همکاری با سلطان عادل را دادند که نهایتاً نیز این اندیشه حاکم شد. در واقع علمای شیعه در این دوره در عوض عدالت و اخلاص سلطان تعهد کرده بودند که قدرت او را بپذیرند ولی با انحراف مکرر از موازین شرعی این مصالحه اعتبار خود را از دست می‌داد. (عنایت، ۱۳۸۹: ۲۹۹)

در کل، نیاز صفویه به کسب مشروعیت و حمایت از یک‌سو و نیاز فقه‌های شیعه به امنیت خاطر برای اهداف تشریحی خود و وجود دشمن مشترک در مرزهای کشور از سوی دیگر موجب نوعی همگرایی حاکمان صفویه و عالمان شیعه و شکل‌گیری قدرت موازی آنها شد. در این دوره به غیر از روحانیان، نهاد و گروه دیگری وجود نداشت که با وزن سنگین خود در برابر روحانیت قرار بگیرد و بتواند خواسته‌های حکومت مرکزی را که به آن اشاره شد تأمین کند. تنها نیروی موجود که می‌توان از آن نام برد بازاریان بودند که آن هم در مراحل اولیه نهادینه شدن خود بودند. البته ذکر این نکته لازم است که بازاریان خود برای مسائلی چون حلال ساختن

۱. صدر نهادی بود که وظیفه رسیدگی به امور شرعی بر طبق قوانین اسلام و رسیدگی به امور قضایی را برعهده داشت و به جمع‌آوری اوقاف نیز می‌پرداخت. مؤسس این دستگاه شاه اسماعیل صفوی بود.
۲. این دستگاه توسط شاه سلطان حسین تأسیس شد و در مرتبه‌ای پایین‌تر از صدر به امور شرعی می‌پرداخت.

اموال از طریق خمس و زکات، حل دعاوی، قضاوت و برپایی هیئت‌های مذهبی به علما متکی بودند و در روند تاریخی خود پشت سر علما حرکت می‌کردند به طوری که حوادث بعدی و پیوند این دو نیرو هر چه بیشتر بر استقلال علما می‌افزود که به آن اشاره خواهد شد. به طور خلاصه باید اشاره کرد که در دوره صفوی با بنا یافتن هویت ایرانی - شیعی و اهمیت شاهان صفوی به علمای شیعه شاهد شکل‌گیری طبقه اجتماعی و نهادینه شده روحانیت هستیم که هرچند در آن دوره نه به مرجعیت سیاسی خود باور داشت و نه امکان آن را می‌یافت، ولی منجر به شکل‌گیری جریان نیرومندی شد که هم موجب تکوین طبقه علما گشت و هم با پدید آمدن سازمان روحانیت و متکی کردن جامعه به آن اساساً مرجعیت اجتماعی علما را در دوران‌های بعد پایه‌ریزی کرد.

مناسبات دولت و روحانیان در عصر قاجار (تحول به سمت رویارویی)

دوران قاجار مقطع مهم تحولات ایران است به خصوص اینکه به نحوی دوران گذار به تجدد نیز محسوب می‌شود. در اوایل عصر قاجار روابط دولت و روحانیان بی‌شبهت به دوران صفویه نبود ولی تحولات بعدی به نحوی روحانیت را از دستگاه حکومت جدا کرد و در برابر آن قرار داد. البته در این دوره روند مدرنیزاسیون آغاز و بر اثر روابط با غرب نیروی جدیدی در جامعه مدنی ظهور می‌کند که از آن تعبیر به «منورالفکران» می‌کنند که خود به نحوی در تحولات بعدی بر نهاد روحانیت تأثیر گذاشت.

در دوره فترت پس از سقوط صفویه و تشکیل قاجاریه نوعی سکوت در حوزه نظر و انزواگرایی در حوزه عمل بر نهاد روحانیت چیره شد. دو عامل اساسی در این دوره انزوای سیاسی روحانیت را به دنبال داشت که اولی خصومت نادرشاه با روحانیان بود و دومی رونق اخباری‌گیری که نقش اجتهاد و عقل را به طور کلی محدود می‌کرد و بر محافظه‌کاری روحانیت دامن می‌زد.

با شکل‌گیری حکومت قاجار شاهان قاجاری به بازسازی دوباره روحانیت شیعه پرداختند و نیاز آنها به نهاد روحانیت، علما را دوباره به صحنه سیاست آورد. علاوه بر این، عامل دیگری باعث شد که موتور تحرک روحانیت در تحولات بعدی به حرکت درآید و آن پیروزی اصولیون بر اخباریون در اوایل حکومت قاجار بود. این پیروزی بازوی قدرتمند روحانیان شیعه

در دوران‌های بعد شد و آنها را وارد مرحله‌ای تازه کرد. در واقع، این عامل با نقش‌آفرینی که عقل می‌توانست در کنار کتاب و سنت بازی کند اصولیون را در تحلیل رخدادهای بعدی روزگار خود و هم‌چنین در مورد ساختن نظریه‌هایی در باب حکومت یاری رساند که آثار بعدی آن را در نهضت تنباکو و مشروطه مشاهده می‌کنیم.

تعامل و ارتباط حکومت قاجاریه با نهاد روحانیت را می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد:

۱. تلاش برای بازسازی قدرت دینی؛

۲. تلاش برای نوسازی و مدرنیزه کردن و تماس با غرب؛

عامل اول موجب جذب روحانیت و تعامل آنها با حکومت شد و عامل دوم واگرایی روحانیت و شکاف آنها با حکومت را سبب شد که بعداً به دلیل پیامدهای آن، نهضت تنباکو و سپس مشروطه به رهبری روحانیت راه‌اندازی شد. در مجموع، عواملی مانند بحران مشروعیت و مقبولیت قاجار، تجدید اقتدار عالمان شیعی و برقراری ارتباط دین و جامعه از جمله عواملی بودند که قاجار را به سمت روحانیت کشاند که بر این موارد باید جنگ‌های ایران و روس را در مراحل بعد اضافه کرد. مجموعه این عوامل باعث نزدیکی شاهان به عالمان دینی شد. اما نکته قابل توجه و مهم این دوره برهم خوردن توازن قدرت به نفع عالمان دین است و نقش علما در این دوره نسبت به دوره صفویه پررنگ‌تر و جایگاه آنها به عنوان پایه قدرت تثبیت شده‌تر است. حامد الگار دو عامل را در این مورد مؤثر می‌داند. عامل نخست اندیشه نیابت عامه علما بود که مورد قبول همه از جمله شاهان قاجار واقع شد و دوم عدم مشروعیت دینی شاهان قاجار بود. (الگار، ۱۳۶۹: ۴۸)

اما علاوه بر حکومت، روحانیان نیز بنابر دلایلی تمایل به تعامل با حکومت را داشتند که از جمله این دلایل می‌توان به دو مورد زیر اشاره کرد:

۱. رشد فرقه‌ها و اندیشه‌های انحرافی: گسترش برخی اندیشه‌های انحرافی نظیر

اخباری‌گیری، صوفی‌گری، شیخیه و بابیه از عوامل مخاطره‌انگیز برای زعامت دینی و ولایت فقیهان اصولی بود و همین امر موجب نزدیکی علما با شاهان قاجار می‌شد تا از یک سو مانع شیوع آنها شوند و از سوی دیگر از قرابت شاهان به این اندیشه‌ها جلوگیری کنند.

۲. اندیشه سلطان‌مآذون: اندیشه «سلطان‌مآذون» به خصوص در اندیشه کاشف الغطاء

یک از محورهای نظری مهمی بود که تعامل علما و شاهان قاجاری را موجب می‌شد.

براساس این اندیشه، اذن مجتهد عادل به شاه در اعمال وظایف خود ضرورت پیدا می‌کند. نمود بارز آن اذن جهاد کاشف الغطاء به فتحعلی شاه برای جهاد با روسیه است که بسیج جهاد را نیز فراهم نمود.

تا قبل از برخورد با غرب و شکست ایران از روسیه در دوران فتحعلی شاه، تلاش‌های صورت گرفته برای نوسازی تعامل دو سویه روحانیان و حکومت وجود داشت ولی وقوع این تحولات ابتدا نطفه واگرایی روحانیت را ایجاد کرد و سپس پیامدهای آن به تشدید واگرایی دامن زد. این واگرایی عالمان دینی از دو عامل ناشی می‌شد که هر دو عامل نتیجه برخورد با غرب و مدرنیزاسیون بود. نخست تأملات سیاسی علمای شیعه در پاسخ به تهاجمات تمدن غرب، دوم اوضاع نابسامان نظام سیاسی و اقتصادی ایران. (نامدار، ۱۳۷۶: ۲۳۲)

پس از شکست در جنگ‌های ایران و روس و جداسدن بخش‌هایی از کشور براساس عهدنامه‌های تحمیلی، عباس میرزا ولیعهد دوران فتحعلی شاه و سپس محمدشاه برای نخستین بار به ضعف‌ها و انحطاط کشور در برابر غرب پی‌برد و برای حل آن دست به برخی اصلاحات زد. ولی این اصلاحات پیش از آن که روحانیت را متأثر سازد بیشتر متوجه ارتش و دربار بود و در راستای سامان‌بخشی به قدرت سیاسی شکل گرفت. این اصلاحات شکلی روینایی داشت و بعد از مرگ ولیعهد توسط جانشین او میرزای آقاسی پیگیری نشد و نتوانست ساختار قدرت را نیز سامان ببخشد.

اما دوره دوم اصلاحات که توسط امیرکبیر صورت گرفت نهاد روحانیت را به شدت متأثر ساخت. با مرگ محمد شاه و روی کار آمدن ناصرالدین شاه، امیرکبیر در شرایطی وزیر شد که ارتش ضعیف شده بود، شورش‌های ایالتی آغاز شده بودند، دستگاه اداری دچار فساد شده بود و از هم گسیختگی آن را تهدید می‌کرد. لذا او دست به اقداماتی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جهت یک حکومت مقتدر زد که به تناسب بحث ما صرفاً به اقداماتی که روحانیان را متأثر کرد اشاره می‌کنیم. از جمله این اقدامات اصلاح وضعیت قضایی، تأسیس مدارس غیر دینی، کاهش قدرت نفوذ روحانیت در دربار و لغو سنت بست‌نشینی علما بود. برپایی دستگاه قضایی جدید باعث شد که کار قضاوت از دست روحانیت خارج شده و به نهادهای قضایی تحت سلطه حکومت واگذار شود. تأسیس مدارس غیردینی به خصوص دارالفنون شیوه آموزش دینی را به حاشیه راند و مسلماً کاهش مراسم عزاداری و لغو سنت

بست‌نشینی نیز مطلوب جامعه روحانیت نبود. ولی این رویارویی مسلماً به صورت تقابل نبود و دکتر عنایت به خوبی به این امر اشاره می‌کند:

این اصلاحات هر چند خوشایند روحانیت نبود ولی هدف آنها تضعیف هیچ نهاد یا اصل خاص اسلامی نبود و به صورت ناخواسته به تقابل آنها منجر شد. (عنایت، ۱۳۸۹: ۲۸۷)

ولی مهم‌تر از این اصلاحات، پیامدهای شکست آنها بود. این اصلاحات بنابر دلایلی از جمله سلطنت‌محوری، تعارض با منافع طبقات بالا، عدم پیگیری و نهایتاً قرارگرفتن در یک بستر سنتی راه به جایی نبرد و زمینه بحران بعدی را پس از قتل امیرکبیر به دنبال آورد. شکست اصلاحات امیرکبیر پس از قتل او باعث از هم گسیخته شدن ارتش، تعطیلی کارخانه‌ها، کسری بودجه، قحطی و ... شد که در قالب امتیازهای بعدی از جمله رویترا، شیلات، بانک شاهنشاهی و تنباکو جلوه‌گر شد. در واقع، در پاسخ به بحران مالی و اقتصادی قاجاریه و کسری بودجه و قحطی فراگیر، فروش امتیازات خارجی در دستور کار قرار گرفت. ولی جدا از ماهیت نابرابر، این امتیازات به جای ساماندهی امور کشور بابت سفرهای فرنگ شاهان قاجار خرج می‌شد و به تدریج به بحران اقتصادی، لطمه به استقلال داخلی و خارجی و سلطه بازرگانان و خارجی‌ان و متضرر شدن نیروهای داخلی منجر شد.

نتیجه این تحولات، شکاف سیاسی و اجتماعی و نهایتاً نیز نهضت تنباکو و انقلاب مشروطه بود. این دوران، دوران تغییر از حضور در عرصه قدرت به تحکیم قدرت روحانیت در جامعه مدنی است. عمده‌ترین نیروهای اجتماعی این دوره روحانیان، بازاریان و روشنفکران بودند که بر اثر برخورد با غرب وارد فضایی سیاسی و اجتماعی کشور شدند ولی به دلیل تابعیت بازاریان و ارتباط آنها با روحانیت و عدم شناخته شدن روشنفکران بین توده‌ها، مسلماً نقش روحانیت در این رویدادها برجسته‌تر بود.

نهضت تنباکو اولین حرکت جدی روحانیان در پاسخ به سلطه داخلی و خارجی بود. در این جنبش، روحانیان به صورت متحد سایر گروه‌ها در آمدند و رهبری آنها را به دست گرفتند. شبکه‌ای از روحانیان و در صدر آنها میرزای شیرازی از سامرا تا مراجع شهرهای بزرگ داخلی این رهبری را به دست داشتن که نهایتاً نیز به لغو امتیاز منجر شد. تمرکز بر مرجعیت به

عنوان کانون جنبش نقطه قوت پیروزی روحانیان در لغو امتیاز تنباکو بود. فتوای میرزای شیرازی به عنوان مرجع تمام و هماهنگی سایر روحانیان از مناطق مختلف کشور پیرامون این فتوا شبکه‌های مختلفی از مردم را در اعتراض به امتیاز فروش تنباکو بسیج کرد و نهایتاً به لغو آن منجر شد.

هر چند این جنبش عمق پیدا نکرد و صرفاً به لغو امتیاز منجر شد ولی برای اولین بار بر اثر آن سر استبداد در ایران شکسته شد و جنبش نیز به عنوان یک نماد در مبارزات روحانیان درآمد تا پشتوانه عملکرد روحانیان در تحولات بعدی به خصوص مشروطه باشد.

در حالی که روحانیان یک عملکرد درخشان در مبارزه با استبداد از خود نشان دادند در اواخر حکومت ناصرالدین شاه علاوه بر بحران داخلی، فشارهای دربار و واگذاری امتیازات خارجی تحولی دیگر از حیث ایدئولوژیک رخ داد که بر حوزه اندیشه و عمل نیروهای اجتماعی و در این میان روحانیت نیز اثر گذاشت و آن ورود جدی تجدد و اندیشه‌های مدرن به داخل کشور بود. تأسیس دارالفنون، اعزام دانشجویان به غرب، گسترش نهضت ترجمه و گسترش روابط با غرب بستر ساز این اندیشه‌های مدرن بودند که نهایتاً با شکل‌گیری طبقه روشنفکران غرب‌گرا در جامعه نیز ترویج شد. ولی با وجود پشتوانه فرهنگ معنوی در ایران و نقش نهاد روحانیت، پیاده‌سازی این اندیشه‌ها مستلزم بازسازی آنها بود تا بتوان به نحوی آنها را برای بستر اجتماع سنتی جامعه ایران قابل پذیرش کرد. این بازسازی به شکل مشروطه در دوره بعدی صورت گرفت و در آن عقل‌گرایی اصولیون و اجتهاد ناشی از آن پذیرایی آن در ایدئولوژی مشروطه گشت و به نحوی پشتوانه معنوی پیدا کرد. مشروطیت زمانی در حال شکل‌گیری بود که قاجار با بحران فراگیر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مواجه بود.

انقلاب مشروطه پاسخی به این بحران بود که هرچند در آن نیروهای اجتماعی دست به ائتلاف زدند ولی به دلیل جایگاه محوری روحانیت و عدم توازن سایر نیروها در هدایت جریان رهبری آن به دست نیروهای مذهبی افتاد. روشنفکران، بازارایان و روحانیان نیروهای اصلی این جریان را در جامعه مدنی تشکیل می‌دادند و سایر گروه‌ها پشتوانه توده‌ای انقلاب را فراهم نمودند. هرچند که بازارایان در روند انقلاب نقش مهمی داشتند و بعداً نیز در مجلس حضوری چشم‌گیر پیدا کردند ولی انگیزه آنها بیشتر اقتصادی و ناشی از رکود و افزایش

مالیات، وجود تعرفه‌های گمرکی به نفع بازرگانان خارجی و سلطه بانک‌های خارجی بود. از طرف دیگر پیوند آنها با روحانیت سابقه طولانی داشت و همواره حامی آنها بودند. روشنفکران نیز هرچند در ایدئولوژی انقلاب و نهادینه کردن مفاهیم نوین نقش اساسی داشتند ولی همین نقش نیز به پشتوانه معنوی روحانیت عملی شد. (شیخ فرشی، ۱۳۷۹: ۳۸)

علی‌رغم اهمیت نظری مباحث طرح شده از سوی روشنفکران به دلیل گسترده نبودن پایگاه اجتماعی، آنها نتوانستند در مرحله حرکت جنبش نقشی فعال داشته باشند. اگرچه نقش آنها در مرحله تثبیت موقت مهم بود. اساساً طبقه منورالفکر در برخورد با غرب و اندیشه‌های غربی شکل گرفت و همواره مفاهیمی چون آزادی، قانون، تفکیک قوا، مجلس، شورا و ... را با خود به جامعه وارد کرد ولی این مفاهیم از یک طرف برای توده مردم قابل فهم نبود و از سوی دیگر نیز واکنش برخی روحانیان و نیروهای مذهبی را به همراه داشت. اندیشه‌های روشنفکران پایه‌های دموکراتیک مشروطه را فراهم نمود ولی تأثیرپذیری انقلاب مشروطه از آنها بیش از آن که به خود روشنفکران بازگردد، به جذب آنها در روحانیت و بومی‌سازی اندیشه‌های آنها در چارچوب دین و ایدئولوژی انقلاب باز می‌گشت. به عبارت دیگر، تعالیم اصولی با قول به حجیت عقل و حق اجتهاد، به ناچار ذهن شیعه را پذیرای تحولات جدید می‌کرد و مشروطه و شعائر آن نیز در زمره قرار می‌گرفت. (عنایت، ۱۳۸۹: ۲۹۱)

با توجه به نکات مذکور، بازرگانان و روشنفکران هماهنگ با روحانیت در نهضت مشروطه شرکت کردند. اما با وجود رهبری روحانیت، حرکت آنها در راستای یک نظریه سیاسی از پیش تعیین شده صورت نگرفت و صرفاً روحانیت با تقسیم حکومت به استبدادی و مشروطه از نوع دوم آن حمایت کرد. به عبارتی، علمای مشروطه برای اینکه استبداد دولت‌ها برخلاف دین و عدالت با مردم رفتار نکنند خواستار حکومت مشروطه‌ای شدند که مرکب از نمایندگان ملت باشد تا با رعایت شرع انور، استبداد رأی جای خود را به عدالت و رعایت حقوق فردی و اجتماعی بدهد. (دوانی، ۱۳۶۰: ۱۱۲) ولی همین گفتمان مشروطه نیز راه به جایی نبرد و در میدان اختلاف با خرده گفتمان مشروعه گرفتار و به سمت تزلزل پیش رفت.

در واقع پس از مراحل اولیه همگرایی روحانیت بعداً در نهادینه کردن مشروطه اختلاف بالا گرفت و مشروطه دچار نزاع در فهم‌های متفاوت از اصول خود شد. در این نزاع تفهیمی که به نزاع

عملی کشیده شد مشروعه‌خواهان به رهبری شیخ فضل‌الله نوری در مقابل مشروطه قرار گرفتند و تا حد تکفیر آن نیز پیش رفتند. آنها تضادهای اساسی در زمینه قانون، آزادی، مجلس، مساوات، برابری، تفکیک قوا و سایر مفاهیم با مشروطه‌خواهان پیدا کردند و در بهترین حالت ادعا می‌کردند که خواهان برچیده شدن بساط حکومت خودکامه و نشستن حقوقی آمرانه مبتنی بر شریعت به جای آن هستند بدون آنکه چارچوب اجتماعی سنت دچار تغییر شود. (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۶۶)

در نتیجه بر خلاف هماهنگی اولیه روحانیت که به نفی استبداد و استقرار مشروطه منجر شد اختلاف بر سر آن نیز زمینه سقوط آن و چیره شدن دوباره استبداد را فراهم کرد تا یک روز در برابر نگاه آرام مشروعه‌خواهان، ملک المتکلمین و واعظ اصفهانی تیرباران شوند و روز دیگر در برابر سکوت مشروطه‌خواهان شیخ فضل‌الله به دار آویخته شود. ولی با وجود شکست مشروطه، خود آن به سر آغاز تحولات جدید در حوزه اندیشه و عمل روحانیت شد. در این دوره روحانیت نقش خود را در جامعه مدنی تثبیت کرد تا گامی در راستای تحولات بعدی باشد. هرچند ولایت عامه فقیه در این دوره نتوانست عملی شود ولی طرح آن زمینه‌ای شد تا حضرت امام علیه السلام در مراحل بعد آن را عملی کند و نهایتاً اینکه ورود عنصر مردمی به همراه برخی مفاهیم نوین اندیشه عالمان شیعه را در مسیری جدید قرار داد که جمهوری اسلامی نمود آن می‌باشد. (میرموسوی، ۱۳۸۴: ۱۵۹)

مناسبات دین و دولت در عصر پهلوی

در دوران پهلوی شاهد وجود یک نوع برخورد واحد بین روحانیان و دولت نیستیم. به طوری که در دوره رضاشاه شاهد انزوای روحانیت هستیم و بعد از سقوط او بدون پیشرفت ایدئولوژیک و تثوریک در اندیشه عالمان شیعه تنها شاهد جهت‌گیری سیاسی آنها و آن هم به صورت شخصی و نه یکپارچه می‌باشیم. تنها بعد از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ است که روحانیت شیعه چه در حوزه عمل و چه در حوزه ایدئولوژی به نفی حکومت اقدام می‌کنند. لذا، کل مناسبات بین دولت و روحانیان را در طول حکومت ۵۳ ساله پهلوی به سه دوره تقسیم می‌کنیم.

۱. دوران ۱۶ ساله حکومت رضاشاه.

۲. از سقوط رضاشاه تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲.

۳. از خرداد ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی.

۱. دوران ۱۶ ساله حکومت رضا شاه

رضا شاه در شرایطی روی کار آمد که خرابی ناشی از جنگ، اشغال کشور توسط بیگانگان، ناامنی و قحطی و هرج و مرج کشور را فرا گرفته بود. مجلس تعطیل شده بود و آرمان‌خواهی مشروطه جای خود را به تأمین نیازهای اولیه چون نان و امنیت داده بود. در این شرایط ورود یک «دیکتاتور مصلح» بر عرصه قدرت اگرچه خوشایند مردم و نیروهای اجتماعی نبود حداقل واکنشی در برابر آن صورت نگرفت. پس از تثبیت قدرت رضاشاه و امن کردن کشور ایران از لحاظ سیاسی یکی از تاریک‌ترین دوران خود را به چشم دید به نحوی که فضا برای هرگونه نیروی اجتماعی در عرصه سیاست کاملاً بسته شد.

اگر جهت‌گیری نسبت به حکومت و حرکت‌های مردمی توأم با آن را ویژگی اساسی نهضت‌های روحانیت شیعه در طول تاریخ فعالیت سیاسی آنها بدانیم باید گفته شود که تا قبل از خرداد ۱۳۴۲ چنین حرکتی صورت نگرفت. تنها حرکت مردمی این دوران ملی شدن صنعت نفت در طی سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ بود که آن هم یک حرکت تمام‌مذهبی قلمداد نمی‌شد و از دیدگاه مسائلی چون ناسیونالیسم، استقلال و ضرورت قانون اساسی مشروطه به سیاست پرداخته شد.

تا قبل از ملی شدن نفت، سیاست‌گریزی و ویژگی اساسی روحانیت شیعه در این دوران بود و با وجود پیشرفتی که آنها در مشروطه به خود دیده بودند در این دوران شاهد بازگشت نوعی سکوت در میان روحانیت هستیم. شکست مشروطه و ضدیت نظام مطلقه رضاشاهی دو عامل اساسی این سکوت هستند. جنبش مشروطه نوعی تنوع خاص را از حیث نیروهای تشکیل دهنده آن و مباحث نظری را در خود جای داده بود و از نوعی دوگانگی سنت و مدرنیته در هر دو حوزه رنج می‌برد. نهایتاً نیز این دوگانگی آن را دچار استبداد کرد و دوگانه «دولت نیرومند» و «نوسازی کشور» جای دوگانه «مذهب» و «مردم‌سالاری» را در این نهضت گرفت. (فیرحی، ۱۳۹۱: ۴۰۷)

در واقع، شکست مشروطه به عنوان حرکتی که زمام آن برعهده روحانیان بود و اعدام بعدی رهبران آن و نهایتاً بیرون آمدن استبداد رضاشاهی، در آن نوعی بدبینی سیاسی روحانیان را به همراه آورد و همین باعث شد که مراجع بزرگ از جمله آیت‌الله بروجردی توجه خود را از سیاست دور کرده و به انسجام درونی روحانیت بپردازد.

عامل دیگری که بر این انزوا دامن می‌زد ضدیت شاه با مذهب پس از تثبیت قدرت بود که هر چند شکاف مدنظر بین روحانیان و حکومت او را ایجاد کرده بود ولی استبداد رضاشاهی مانع فعال شدن این شکاف می‌شد. در شرایط اولیه قدرت‌گیری رضاشاه رویکرد مسالمت‌جویانه‌ای به مذهب و روحانیان داشت ولی پس از تثبیت قدرت رویکرد پهلوی اول به مذهب و روحانیان به کلی تغییر کرد. سه شاخصه اصلی این تغییر عبارت بود از:

یک. ایران‌گرایی با تأکید بر لزوم تجدید عظمت ایران باستان.

دو. غرب‌گرایی با تأکید بر مظاهر بیرونی تمدن غرب و مخالفت با اسلام و مذهب.

سه. شاه‌محوری و تلاش برای خلق چهره کاریزما از شاه.

تأسیس فرهنگستان زبان، ممنوعیت زبان عربی، بزرگداشت فردوسی، ایجاد تقویم مستقل، تغییر نام کشور از پارس به ایران، کشف حجاب، یک دست کردن البسه و تعمیم آن به روحانیت از جمله اقداماتی بود که رضاشاه در راستای نهادینه کردن سه عنصر فوق انجام داد که به پشتوانه مثلث قدرتمند خود یعنی دربار، دیوان‌سالاری مقتدر و ارتش، راه را بر هرگونه اعتراض بر آنها می‌بست.

۲. از سقوط رضا شاه تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

پس از سقوط رضا شاه و نظام مطلقه، حدود یک دهه به طول انجامید تا فرزند او قدرت خود را تثبیت کند و همانند پدر استبداد را حاکم کند. لذا طی این دهه یعنی از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۱۳۳۲ نوعی فضای باز سیاسی در کشور به وجود آمد که در آن هریک از نیروهای اجتماعی نیز به سازمان‌دهی خویش پرداختند و نهایتاً دربخش ملی شدن صنعت نفت با هم تلافی پیدا کردند.

نیروهای مذهبی در نهضت ملی شدن نفت حول آیت‌الله کاشانی گردآمده و به نحوی عملی کردن نهضت را به همراه آوردند. آنچه که در واقع عملکرد نیروهای مذهبی را در این دوره برجسته می‌کرد، پشتوانه مردمی بود که روحانیت توانست برای نهضت ایجاد کند و همان‌طور که اشاره خواهد شد همین پشتوانه مردمی به نحوی با حیات و مرگ نهضت پیوند خورد. در این دوره سه نیروی اجتماعی حزب توده، ملی‌گرایان و نیروهای مذهبی عناصر اصلی جامعه مدنی را شکل می‌دادند.

حزب توده بنا بر دلایلی هیچ‌گاه نتوانست در عمل نقش تحول‌آفرینی در کشور بازی کند. این حزب عمدتاً ستون پنجم شوروی در داخل ایران بود و از استراتژی جهانی شوروی حمایت می‌کرد. از طرف دیگر تحلیل حزب توده از اوضاع ایران با تاریخ، جامعه‌شناسی، اقتصاد سیاسی و نهادهای کشور هیچ قرابتی نداشت و این تحلیل‌ها صرفاً شعارهای توخالی بودند که با تغییر چند کلمه به شعار کشوری دیگر بدل می‌شدند. (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۲۱۱) لذا این حزب هیچ‌گاه نتوانست پشتوانه مردمی پیدا کرده و بتواند یک حرکت مردمی را پایه‌ریزی کند، برعکس پایگاه اجتماعی آن به بخشی از کارگران صنعتی و روشنفکران جوان دانشگاهی برمی‌گشت. این حزب قبل از اوج‌گیری نهضت ملی در سال ۱۳۲۷ در ماجرای ترور نافرجام شاه منحل شد و به فعالیت زیرزمینی روی آورد. در جریان ملی شدن نیز هرچند حزب در اواخر دولت مصدق به کابینه او نفوذ کرد ولی در کل تلاش دکتر مصدق از نظر حزب توده توطئه‌ای امپریالیستی بود بر علیه شوروی که خواهان نفت شمال بود.

جریان دوم، ملی‌گراها بودند که در اعتراض به تقلب انتخاباتی مجلس شانزدهم در سال ۱۳۲۸ و تلاش دکتر مصدق برای ملی کردن صنعت نفت به وجود آمدند. مهم‌ترین احزاب عضو این جریان، حزب ایران، حزب زحمتکشان و حزب مردم ایران بودند. این جریان، آزادی، دموکراسی و نفی استبداد و استعمار را ترویج می‌کرد و با وجود اینکه از لحاظ سیاسی در تحولات این دوره اثرگذار بود ولی به دلیل بدنه روشنفکری آن نمی‌توانست پایگاه مردمی داشته باشد و مسلماً به تبع نبود پایگاه مردمی قادر به حرکت دادن بسیج مردم در راستای ملی شدن نیز نبود.

اما جریان سوم نیروهای مذهبی بودند که خود به سه دسته تقسیم می‌شدند:

۱. روحانیانی چون آیت‌الله طالقانی و زنجانی که به دنبال پایه‌ریزی نهضت ایدئولوژیک بودند.
 ۲. طلاب و روحانیان جوان و رادیکال که خواهان حکومت اسلامی بودند بدون آنکه پشتوانه نظری و عملی برای آن داشته باشند. مثل فدائیان اسلام.
 ۳. جریانی که معتقد به موضع‌گیری صریح روحانیان در فعالیتهای سیاسی بود که چهره بارز آن شخص آیت‌الله کاشانی می‌باشد.
- این سه دسته در نهضت ملی شدن نفت با هم تلاقی پیدا کردند هرچند در پایان فقط

گروه اول بود که به دکتر مصدق وفادار ماند. روحانیان و شخص آیت‌الله کاشانی هم در فراهم آوردن زمینه‌های نهضت و هم در استمرار آن نقش داشتند.

در مرحله اول آنها با از سر راه برداشتن هژیر زمینه راه‌یابی مصدق و همراهانش را به مجلس فراهم کردند. او در واقع عامل تغلب در انتخابات دوره شانزدهم مجلس شناخته شده بود و همین کافی بود تا وقتی زمزمه‌های نخست‌وزیری او به گوش می‌رسید، آیت‌الله کاشانی مخالفت کند و فدائیان به تبعیت از این مخالفت به ترور او اقدام کند. با قتل هژیر انتخابات دوباره برگزار شد و دکتر مصدق و یارانش به مجلس راه یافتند و زمینه ملی شدن نفت را فراهم نمودند. بعداً نیز وقتی رزم آرا با قرار داد الحاقی نفت در برابر ملی شدن آن قرار گرفت آیت‌الله کاشانی او را خائن به ملت و دشمن مذهب قلمداد کرد و همین کافی بود تا یک فدایی اسلام به نام خلیل تهماسبی او را به قتل برساند. در نتیجه ملی شدن نفت به تصویب رسید و مصدق نخست‌وزیر شد. ولی قیام ۳۱ تیر ۱۳۳۱ نیز لازم بود تا مذهب و نیروهای مذهبی نقش خود را در ملی شدن نفت به انجام برسانند. ولی با اینکه قیام سی‌ام تیر مصدق را به مسند قدر بازگرداند از فردای آن، اختلافات بالاگرفت که نهایتاً دشمن با یک کودتا کار آن را تمام ساخت.

شکست نهضت ملی دلایل خارجی و داخلی مختص خود را دارد ولی در ارتباط با موضوع بحث باید اشاره شود که نفوذ توده‌ای‌ها در نهضت، بروز اختلاف بین مصدق و کاشانی، خودمحموری جریان روشنفکری نهضت و فقدان ایدئولوژی واحد سبب شد که جنبش، حمایت روحانیان و نیروهای مذهبی را که یکی از دلایل اصلی شکست نهضت بود از دست بدهد. در واقع اختلاف نظر مصدق و کاشانی درباره امور کشور به ویژه درباره اجرای رفراندم به منظور منحل ساختن مجلس هفدهم که از نظر کاشانی و آیت‌الله بروجردی بدعتی نادرست بود، استوارترین سنگر ملت را در آن شرایط و در برابر بیگانگان از میان برد. (دوانی، ۱۳۶۰: ۵۰۹)

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۴۲ سکوت سنگینی بر نهاد روحانیت حاکم شد. محکوم نشدن کودتا از سوی عالی‌ترین مراجع تقلید آن روزگار به منزله دوری جستن آنها از عرصه سیاست بود. از طرف دیگر طرح جدایی دین از سیاست از زبان حکومت طرح شد و استبداد دیرپای ایرانی بر این ایده مسلط بود. ولی پاره‌ای از مراحل از جمله نقش قانون اساسی،

تشدید روند نوسازی در قالب انقلاب سفید و مبارزه ضد مذهب رژیم کاسه صبر روحانیت را لبریز کرده و نهایتاً با ظهور امام‌زاده‌ع علیه السلام در سال ۱۳۴۲ مبارزه روحانیت در مسیر جدید قرار گرفت.

۳. از خرداد ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران

شرایط استثنایی که پس از روی کار آمدن شاه فاقد اقتدار ایجاد شده بود، بعد از کودتای ۲۸ مرداد کاملاً معکوس شد و دوران اقتدارگرایی ایرانی دوباره آغاز و مهم‌تر اینکه در راستای سیاست منهای دین حرکت گام گذاشت. محمدرضا شاه بیشتر به دنبال فردی کردن دین بود تا ستیز با آن، چراکه اجتماعی شدن دین، راه توسعه آمرانه او را می‌گرفت. سیاست‌های محمدرضا شاه بازتاب‌های گوناگون داشتند. برخی از این سیاست‌ها مستقیم نهاد دین را نشانه می‌رفت و برخی دیگر مستقیماً دینی نبودند اما به لحاظ موقعیت اجتماعی و ساختار درونی جامعه از یک سو و تفسیر فراگیر علما از دین بازتاب دینی پیدا می‌کرد. مثل کاپیتولاسیون که مسئله‌ای در حوزه قرارداد بین دو کشور بود ولی بازتاب دینی یافت. (ازغندی، ۱۳۸۹: ۱۰۳)

مجموع این سیاست‌ها شکاف عمیقی را بین حکومت و روحانیان ایجاد کرد ولی این بار علاوه بر مبارزه سیاسی برای مقابله با حکومت طرح جایگزین کردن الگویی جدید نیز مطرح شد و منجر به عدم مشروعیت نظام پهلوی گشت. مهم‌ترین محورهایی که محمد رضا شاه از طریق آنها به ضدیت با روحانیت پرداخت و عامل شکاف شدند به شرح زیر می‌باشند:

الف) قرار دادن ایدئولوژی رژیم در تقابل با اسلام: ایدئولوژی مبتنی بر ناسیونالیسم باستان‌گرا را در تقابل با ایدئولوژی اسلام قرار داد و برای ترویج آن جشن‌های پرهزینه و کمرشکن صورت گرفت.

ب) طرح دولتی کردن روحانیت: از آنجا که استقلال روحانیت در برابر حکومت همواره نقطه قوت آنها در برابر حاکمان بوده است محمد رضا شاه پهلوی در راستای مقابله با آن و دولتی کردن روحانیان بود.

ج) ایجاد تشکیلات موازی در برابر روحانیت: شاه برای تقابل با روحانیت دست به ایجاد نهادهای موازی با روحانیت زد که از جمله این نهادها «سپاه دین» و «سازمان اوقاف» بود. به ویژه با تشکیل سازمان اوقاف، حفظ بقاع متبرکه، جمع‌آوری نذورات و املاک موقوفه، رسیدگی به امور حج و زیارت، تشکیل هیئت‌های مذهبی و برگزاری اعیاد و نهایتاً رسیدگی به

امور طلاب و روحانیان به این سازمان واگذار شد. این سازمان عملاً هیچ گونه فعالیتی برای روحانیان مستقل از حکومت باقی نگذاشت.

سیاست‌های فوق اساساً اوج تقابل حکومت با روحانیان بود که در کنار سایر فعالیت‌های رژیم مانند لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، کاپیتولاسیون، انقلاب سفید و ... عملاً شکاف دولت و روحانیان را به دنبال آورد که به دنبال آن، توسعه وابسته و نامتوازن دولت سرکوب‌گر، افت اقتصاد داخلی با وجود درآمد سرشار نفت، تورم، تنگناهای اقتصادی، فساد و ریخت و پاش‌های اداری، نابرابری اجتماعی و ... شکاف دولت و مردم را نیز به وجود آورد تا یک وضعیت غیر قابل تحمل شکل بگیرد و ائتلاف علیه حکومت را ایجاد کند. مانند سایر جنبش‌های اجتماعی بازهم این روحانیان بودند که رهبری ائتلاف را به دست گرفتند و از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جریانی را سازماندهی کردن که طی ۱۵ سال مبارزه، هم حکومت پهلوی را ساقط کرد و هم به عملی کردن حکومتی پرداختند که از عصر غیبت تا سال ۱۳۵۷ در راستای آن گام بر می‌داشتند.

نیروهای مخالف حکومت در سال‌های بین خرداد ۱۳۴۲ تا بهمن ۱۳۵۷ عمدتاً عبارت بودند از چپ جدید، ملی‌گراها و ملی - مذهبی‌ها، ولی همان‌طور که اشاره خواهد شد این نیروها در وضعیتی نبودند که بتوانند به سازماندهی انقلابی مردم بپردازند چراکه در آستانه انقلاب جریان چپ و ملی اثربخشی خود را از دست داده بودند و عملاً با ضرباتی که رژیم به آنها وارد ساخته بود نمی‌توانستند روی پای خود بمانند و جریان ملی - مذهبی نیز به ناچار تحت تأثیر روحانیان و شخص امام خمینی قرار گرفتند.

همان‌طور که اشاره شد با ضربات مهلکی که رژیم پهلوی به حزب توده وارد کرده بود اصولاً جریان‌های چپ که حول حزب توده گردآمده بودند از سال ۱۳۲۸ به حاشیه رانده شده بود و عملاً هیچ گاه نتوانستند به جایگاه اولیه خود بازگردند. ولی با کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و خشونت رژیم به تبعیت از جریان‌های مارکسیستی سایر نقاط جهان اعم از کوبا و الجزایر، چپ جدید در قالب چریک‌های فدائی خلق و سپس مجاهدین خلق ظهور کردند. این جریان‌ها اعتقادات مذهبی داشتند ولی به تبعیت از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم به مبارزات مسلحانه علیه حکومت دست زدند. ولی دو عامل باعث شد که این جریان موقعیت خود را در جامعه به کلی از دست بدهد و در آستانه انقلاب صرفاً به برخی ادعاهای بی‌پایه بپردازد.

عامل اول کشف آنها توسط ساواک و وارد کردن ضربات مهلک به آنها در سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۴ بود. عامل دوم مارکسیست شدن کامل نیروهای چپ و کنار گذاشتن مذهب بود. در مورد عامل نخست باید اشاره کرد که ضربات مهلک رژیم در سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۴ بر سازمان چنان سنگین بود که در سال‌های اوج گرفتن انقلاب نه سازمان، نه تشکیلات و نه نیروی چنانی در اختیار نیروهای چپ بود که بتوانند در انقلاب مؤثر باشند. عامل دوم نیز عملاً باعث طرد گروه‌های چریکی چپ توسط روحانیان و مردم شد. با توجه به جریان مذهبی مبارزات، میزان اعتقادات مردم به جریان چپ در حدی نبود که به جای تبعیت از رهبری نهضت گوش به رهنمودهای گروه‌های چپ داده شود. از طرفی روحانیان و شخص امام خمینی علیه السلام این نیروها را ملحد دانستند که از اسلام فقط استفاده ابزاری می‌کنند.

نیروی دوم جامعه مدنی ملی‌گراها بودند که بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شخص دکتر مصدق نتوانستند به صورت یک نهاد پا بگیرد. اگر آغاز و انجام چپ در ظهور و افول حزب توده خلاصه می‌شود، ملی‌گرایی هم در ظهور و سقوط دکتر مصدق خلاصه می‌شود. (زیبا کلام، ۱۳۸۸: ۱۱۲) بعد از سقوط دکتر مصدق، تلاش‌هایی برای احیای مجدد ملی‌گرایی در قالب جبهه ملی دوم و سوم صورت گرفت، ولی این جریان نتوانست پا بگیرد و بعداً با ورود عنصر مذهب به این جریان «نهضت آزادی» شکل گرفت.

نهضت آزادی جریانی ملی و مذهبی بود که درون جبهه ملی ظهور کرد ولی یک تفاوت شاخص با جبهه ملی داشت و آن هم ماهیت مذهبی و ایدئولوژیک آن بود. مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی، دکتر سحابی و آیت‌الله زنجانی چهره‌های شاخص نهضت آزادی بودند. آنها علی‌رغم اینکه از روحانیت متأثر بودند اما اندیشه مذهبی را از دانش دینی خود بر می‌گرفتند و فاصله گرفتن از دین‌شناسی حوزوی و تکیه بر علم‌گرایی در تبیین دین دو ویژگی بارز آنها بود. (دارابی، ۱۳۸۸: ۹۲)

جریان ملی - مذهبی در ابتدا مبارزات خود را به صورت انتقادی و در لوای قانون مشروطه انجام می‌دادند بدون اینکه نظام جایگزین مدونی ترسیم کند و برنامه‌ای دراز مدت داشته باشند. پس از دستگیری رهبران نهضت آزادی در خرداد ۱۳۴۲ و ظهور امام خمینی این جریان نیز در کنار جریان اصلی انقلاب قرار گرفت و با تردید بر رهبری امام و جریان مذهبی صحنه گذاشت.

با توجه به چپ‌نشین نیروهای اجتماعی در آستانه انقلاب به جرأت می‌توان گفت که روحانیان به رهبری امام خمینی علیه السلام نیرومندترین جریان سیاسی قلمداد می‌شوند و طیف گسترده‌ای از اقشار مختلف را در خود جای داده بودند. اضمحلال و عدم موفقیت حرکت‌های غیرمذهبی و ملی - مذهبی چه در قالب چپ و چه تحت عنوان ملی‌گرایی و نهضت آزادی از یک سو و احیای اندیشه دینی از سوی دیگر، زمینه را برای رهبری روحانیان فراهم کرده بود که ورود امام خمینی علیه السلام به عرصه سیاست آن را تکمیل کرد. به صورت کلی عواملی که موجب نقش‌آفرینی علما می‌شد و آنها را در عنوان رهبری انقلاب قرار داد را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

۱. غالب شدن ایدئولوژی اسلامی: تلقی‌های مختلف و فراگیر از اسلام موجب شد که پایگاه آن به میان روشنفکران و نیروهای چپ نیز کشیده شود و آنها را زیر چتر قرائت‌های اسلامی بیاورد. اسلام انقلابی امام خمینی و شهید مطهری، اسلام بنیادین دکتر شریعتی و اسلام لیبرال مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی اقشار مختلف جامعه را جذب این اندیشه ناب کرد. (فوران، ۱۳۸۸: ۵۴۲)

۲. پذیرفته شدن تئوری روحانیت به عنوان تنها الترناتیو مشروع: در حالی که سایر نیروهای اجتماعی بدون طراحی مبنایی برای عمل سیاست دست به مبارزه با رژیم می‌زدند تئوری «ولایت فقیه و حکومت اسلامی» امام خمینی هم به طراحی نظام جامع و مبنایی برای عمل سیاسی پرداخت و هم به بحران مشروعیت سلطنت پهلوی انجامید.

۳. همسویی مبارزه روحانیت با سایر نیروهای اجتماعی: هرچند که روحانیت طی مبارزات خویش به رعایت فاصله خود با سایر نیروها به خصوص نیروهای چپ اقدام نمود و بر مبنای اهداف انقلابی خود دست به مبارزه زد ولی خواسته یا ناخواسته این مبارزات در توازن با برخی اهداف سایر نیروها قرار می‌گرفت. به عبارت دیگر مبارزات انقلابی و ضد استبدادی امام علیه السلام ایشان را برای نیروهای چپ به عنوان رهبری ضدامپریالیسم و برای ملی‌گراها رهبری ضداستبداد تبدیل کرده بود.

۴. رهبری امام خمینی علیه السلام: مسلماً بدون رهبری نه می‌شد از زمینه‌های به وجود آمده استفاده کافی کرد و نه می‌شد که انقلاب را به پیروزی رساند. ظهور امام خمینی علیه السلام که برای

اولین بار هم چهره یک مرجعیت تام و هم چهره یک روحانی انقلابی را توأمان در خود جمع کرده بود، مسئله رهبری را حل کرد. از طرفی نظریه ولایت فقیه ایشان چارچوبی برای عمل سیاسی فراهم کرد و به این نقطه ضعف چند ساله مبارزه روحانیان پایان داد. نظریه پیوند دین و سیاست ایشان به صراحت اعلام کرد که طرح تفکیک این دو شعار استعمار است که بی‌دین‌ها آن را ترویج و مقدس نماها آن را می‌پذیرند. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۳)

مجموعه عوامل فوق به طور کلی روحانیت را به مرکز جنبش انقلابی مردم ایران تبدیل کرد و همین عامل کافی بود که در مرحله سازندگی انقلاب نیز جریان چیره حاکم بر امور کشور گردد.

انقلاب اسلامی تکرار چهار رویدادی بود که رهبری آنها را روحانیت در دست داشت و ماهیت همه آنها را یکجا در خود جمع کرده بود. قیام تنباکو، انقلاب مشروطه، جنبش ملی کردن و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، چهار رویداد مدنظر هستند که اولی علیه سلطه خارجی، دومی در راستای نفی استبداد و استعمار، سومی به دنبال استقلال و نفی سلطه و حرکت چهارم نیز ایستادگی در برابر زدودن معنویت اسلامی بود. به تعبیر شهید مطهری، انقلاب اسلامی ماهیت سایر جنبش‌ها و نهضت‌های انقلابی را در درون خود داشت اما این بار اهداف و آرمان‌های قبلی رنگ اسلامی به خود گرفتند و در درون انقلاب اسلامی نهادینه شدند. (مطهری، ۱۳۸۷) تمامی این حرکات بدون پشتوانه مردمی موفق نمی‌شد و تشکیل این بدنه مردمی نیز فقط توسط روحانیت حاصل شد.

نتیجه

این مقاله به دنبال ریشه جامعه‌شناختی سیاسی شدن روحانیت شیعه بود که بر این فرض بنا شده بود که شکاف دولت و روحانیت عامل سیاسی شدن مذهب و روحانیان در تاریخ تحولات ایران است. با تشکل دولت صفوی به دلیل تعامل حکومت و روحانیت مبارزه سیاسی در نهاد روحانیت وجود ندارد و این امر به جز فترت کوتاه‌مدت بین سقوط صفوی و شکل‌گیری قاجاریه تداوم داشت. ولی از اواسط حکومت قاجار نوسازی و تجدد غربی با پیامدهای اجتماعی و اقتصادی آن به شکاف روحانیت و حکومت انجامید و نهایتاً با نهضت تنباکو و مشروطه روحانیت را در تقابل همیشگی با حکومت قرار داد.

بعد از دوران قاجار به دلیل سرخوردگی روحانیان از نهضت مشروطه و استبداد رضاشاهی، روحانیت از سیاست کناره‌گیری کرد. ولی سقوط رضا شاه پهلوی زمینه فعالیت دوباره آنها را فراهم کرد، اگرچه تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شکاف چندانی بین روحانیت و حکومت ایجاد نشد و تنها مبارزه این دوره یعنی نهضت ملی شدن نفت نیز صرفاً یک حرکت سیاسی از طرف ائتلاف نیروهای اجتماعی بود که نقش روحانیان در آن برجسته بود. ولی از خرداد ۱۳۴۲ تشدید اقتداری نوسازی غربی، ضدیت با مذهب و روحانیت و مشکلات ناشی از وضع بد اقتصادی و استبداد، به شکاف دوباره میان دولت و جامعه مدنی منجر شد و حضور دوباره روحانیان در عرصه سیاست را منجر گشت ولی این بار بر خلاف همیشه براندازی رژیم و تشکیل حکومت دینی در دستور کار روحانیان قرار گرفت.

علاوه بر فرض اصلی تحقیق تصور روحانیت به عنوان نیرومندترین نیروی جامعه مدنی و برخورداری آن از منابع قدرت فرض‌های فرعی تحقیق بودند که عاملی در تقویت سیاسی شدن روحانیت محسوب می‌شوند. با اینکه علاوه بر روحانیت همواره نیروهای دیگری در عرصه سیاست اعم از روشنفکران، مارکسیست‌ها و گروه‌های چپ، ملی‌گراها و ملی - مذهبی‌ها حضور داشته‌اند ولی به دلایلی از جمله عدم پشتوانه مردمی، عدم سازماندهی اجتماعی و برخورداری از تشکیلات و نداشتن برنامه جامع برای عمل سیاسی و عدم توجه دقیق و همه جانبه به وقایع و تحولات کشور هیچ‌گاه نتوانستند در مقام رهبری نهضت‌های ایران قرار بگیرند. بلکه برعکس همواره در پشت سر روحانیت قرار می‌گرفتند و نهایتاً این روحانیت بود که قدرت را در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کسب کرد.

منابع و مأخذ

۱. ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۹، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، تهران، سمت، چ ۶.
۲. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۰، *کشف الاسرار*، قم، پیام خراسان.
۳. بشیریه، حسین، ۱۳۸۷، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، نشر نی، چ ۱۵.
۴. دارابی، علی، ۱۳۸۸، *جریان‌شناسی سیاسی در ایران*، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۳.

۵. دوانی، علی، ۱۳۶۰، *نهضت روحانیون ایران*، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگی امام رضا علیه السلام، چ ۱.
۶. زیباکلام، صادق، ۱۳۸۸، *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی*، تهران، روزنه، چ ۸.
۷. شیخ فرشی، فرهاد، ۱۳۷۹، *تحلیلی بر نقش سیاسی عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی*، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۱.
۸. عنایت، حمید، ۱۳۸۹، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، چ ۵.
۹. فوران، جان، ۱۳۸۸، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، چ ۹.
۱۰. فیرحی، داوود، ۱۳۹۱، *فقه و سیاست در ایران معاصر*، تهران، نشر نی، چ ۲.
۱۱. قادری، حاتم، ۱۳۸۶، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران، سمت، چ ۸.
۱۲. کاتوزیان، محمد علی همایون، ۱۳۸۱، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه نفیسی و عزیزی، تهران، نشر مرکز، چ ۸.
۱۳. _____، ۱۳۸۴، *تضاد دولت و ملت در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، چ ۲.
۱۴. کدیور، جمیله، ۱۳۷۹، *تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران*، تهران، طرح نو، چ ۲.
۱۵. کدیور، محسن، ۱۳۷۶، *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، تهران، نشر نی، چ ۱.
۱۶. کمالی، مسعود، ۱۳۸۴، *جامعه مدنی و نوسازی در ایران*، ترجمه کمال پولادی، تهران، قدس، چ ۱.
۱۷. الگار، حامد، ۱۳۶۹، *دین و دولت در ایران*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، چ ۲.
۱۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۶، *نهضت‌های اسلامی صدساله اخیر*، قم، صدرا، چ ۱۲.
۱۹. _____، ۱۳۸۷، *آینده انقلاب اسلامی*، قم، صدرا، چ ۲۹.
۲۰. میرموسوی، سید علی، ۱۳۸۴، *اسلام، سنت و دولت مدرن*، تهران، نشر نی، چ ۱.
۲۱. نامدار، مظفر، ۱۳۷۶، *رہیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صدساله اخیر*، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ ۱.

